

تأثیر آثار غزالی بر نیمه نخست تفسیر ثمانیه خواجه محمد پارسا

- * سهیل یاری گل‌دره
- * محمدابراهیم مال میر
- ** غلامرضا سالمیان

چکیده

خواجه محمد پارسا در تفسیر ثمانیه که تفسیری بر هشت سوره کوتاه (قدر تا همزه) است، از آثار فارسی و عربی فراوانی بهره گرفته است. او گاهی از منابع خود نام می‌برد و در موارد فراوانی نیز بدون اشاره، مطالبی را از دیگران نقل کرده است. یکی از دانشمندانی که آثارش تأثیر بسیاری بر خواجه محمد پارسا و تفسیرش گذاشته، محمد غزالی است. خواجه پارسا در چندین موضع از کتاب خویش از غزالی با عنوان «حجّه الإسلام» مطالبی نقل کرده است. اما با بررسی دقیق نیمه نخست متن این نکته آشکار می‌گردد که گاهی نیز بدون ذکر غزالی بخش‌های از آثار او را در تفسیر خویش گنجانده است. پی بردن به این نکته موجب می‌شود که هم از تأثیر فراوان غزالی بر خواجه محمد پارسا آگاه شویم و هم این بخش‌های متن را دیدگاه نویسنده نپنداریم و در تحلیل افکار و نظریات وی، به آن‌ها استناد نکنیم. در این مقاله به بررسی مواردی پرداخته می‌شود که خواجه پارسا بی‌آنکه نامی از غزالی ببرد، موضعی از آثار وی را در تفسیرش آورده است.

واژگان کلیدی: تفسیر ثمانیه، غزالی، احیاء علوم الدین، اربعین، مجموعه رسائل.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۱۶

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۱۱/۲۰

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه / soheil.yari6@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه (نویسنده مسئول) / dr_maalmir@razi.ac.ir

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی، کرمانشاه / salemian@razi.ac.ir

۱- مقدمه

چنان‌که گفته‌اند: «متن نظامی بسته، مستقل و خودبسنده نیست؛ بلکه پیوندی دو سویه و تنگ‌انگ با سایر متون دارد؛ حتی می‌توان گفت که در یک متن مشخص هم مکالمه‌ای مستمر میان آن متن و متونی که بیرون از آن متن وجود دارند، جریان دارد. این متون ممکن است ادبی یا غیرادبی باشند، هم‌عصر همان متن باشند یا به سده‌های پیشین تعلق داشته باشند. کریستوا معتقد است: هیچ متنی «آزاد» از متون دیگر نیست» (مکاریک، ۱۳۸۴: ۷۲). خواجه‌محمدپارسا نیز در تدوین تفسیر *ثمانیه*، همچون دیگر نویسندگان، از آثار پیشینیان بارها بهره گرفته است. اما مسئله و پرسش این پژوهش این است که آیا همه نکاتی که در تفسیر آیات و به مناسبات گوناگون آورده شده و اشاره‌ای به منابع دیگر نشده، جملگی از خود نویسنده است یا بخش‌هایی از آن برگرفته از آثار دیگران است؟ این تحقیق به بررسی این نکته می‌پردازد و آشکار می‌کند که پاره‌های از این تفسیر از برخی متون صوفیانه پیشینیان گرفته شده و نویسنده اشاره‌ای به منابع خود نکرده است.

این شیوه اقتباس یک نویسنده از دیگر نویسندگان، بدون تصریح منبع خود، در میان قدام‌بی سابقه نیست و گویی آن مایه قبحی که امروزه دارد، در آن روزگاران نداشته است و آن را از مقوله «انتحال»^۱ و کاری غیراخلاقی نمی‌دانسته‌اند.

۲- پیشینه پژوهش

تفسیر *ثمانیه* خواجه‌محمد پارسا تاکنون چاپ نشده و محتوای آن به تفصیل معرفی نگردیده است، و تنها حسن انصاری در یادداشتی کوتاه با عنوان «نسخه تفسیر قرآن خواجه‌محمد پارسا به خط عبدالرحمان جامی»، به اجمال و در چند سطر، نسخه خط جامی را معرفی و به اهمیت چاپ فاکسیمیل آن اشاره کرده است (انصاری، ۱۳۹۲)؛ بنابراین، مقاله حاضر برای نخستین بار به بحث درباره تأثیرپذیری خواجه‌پارسا از آثار غزالی می‌پردازد.

۳- بحث و بررسی

۳-۱- خواجه محمد پارسا و تفسیر ثمانیه

محمد بن محمد الحافظی البخاری، معروف به خواجه محمد پارسا، از مشایخ فرقه نقشبندیه و صوفیان نامدار عصر تیموری و از جانشینان خواجه بهاء الدین محمد نقشبند (م ۷۹۱) است. او زاده بخاراست. به زادروز او در منابع اشارهای نشده است؛ ولی از آنجا که سن او را هنگام وفات ۷۳ سال و درگذشت وی را سال ۸۲۲ هـ.ق. نوشته اند، می باید حدود سال ۷۴۹ هـ.ب. به دنیا آمده باشد. گفته اند که نسبش به عبدالله بن جعفر طیار می رسد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ج ۴/۴). به آن سبب به وی «خواجه» گفته اند که از پیشروان نقشبندیه بوده است و لقب «پارسا» را نیز پیر و مرشدش، خواجه بهاء الدین نقشبند، به وی داده بود (صفا، ۱۳۷۸: ج ۴/۴۸۲). همچنین نسبت «حافظی» به سبب جدّ اعلاّیش مولانا حافظ الدین بخاری، از علمای بخاراست (حافظی بخاری، ۱۳۵۴: ۶۶). خواجه محمد پارسا در میان سفر دوم خود به مکه بیمار شد و سرانجام روز پنجشنبه، ۲۴ محرم سال ۸۲۲ هـ.ق. در بازگشت از مکه و هنگام اقامت در مدینه درگذشت. شمس الدین فناری (۸۳۴-۷۵۱) بر جسد وی نماز خواند و سپس همانجا در جوار قبّه عباس بن عبدالمطلب به خاک سپرده شد (جامی، ۱۳۹۰: ۳۹۹).

از آنجا که خواجه پارسا در این کتاب بر هشت سوره از سور جزء سیام قرآن؛ یعنی از قدر تا همزه، تفسیری نگاشته است، نام آن را تفسیر ثمانیه نهاده اند (حافظی بخاری، ۱۳۵۴: ۷۱). تفسیر ثمانیه، به زبان عربی و فارسی (و غالباً عربی) نوشته شده و تفسیری ترکیبی و جامع است؛ به این معنی که یکسره صبغه نقلی، صوفیانه و عارفانه و یا اجتهادی ندارد؛ اما ترکیبی از این رویکردهای تفسیری است. از این حیث بی شباهت با تفسیر کشف الأسرار میدی نیست. میدی هم در تفسیرش (و با رعایت فضل تقدّم او)، در نوبت نخست، به ترجمه تفسیری و معنای ظاهری آیه و سپس در نوبت دوم به بیان وجوه معانی، قرائت، اسباب نزول، بیان احکام، روایات و اقوال صحابه و تابعان، و در نوبت سوم به بیان رمزها، اشارات و تاویلات عرفانی و صوفیانه می پردازد. نیز خواجه پارسا از

تفاسیر عرفانی و دیدگاه‌های عارفانی چون ابو عبدالله سهل تُستری، ذوالنون مصری، بایزید بسطامی و... نکات بسیاری آورده است و در پایان به نقل از تأویلات عبدالرزاق کاشانی به تأویل سوره‌ها می‌پردازد.

۳-۲- آثار عربی غزالی و تفسیر ثمانیه

خواجه محمد پارسا در نیمه نخست تفسیر ثمانیه (از قدر تا قارعه) نه بار با عنوان «حُجَّةُ الْإِسْلَام» از آثار غزالی استفاده کرده و هر مرتبه چند سطر تا یک/چند صفحه از آثار او را در کتاب خویش گنجانده است. (رک: حافظی بخاری، ۳۷پ۳۸-ر، ۴۸ر۴۹-پ، ۵۷پ، ۹۳پ۹۴-ر، ۹۶ر، ۱۳۴ر۱۳۷-پ، ۱۴۴ر، ۱۴۵پ۱۴۸-ر، ۱۷۳پ). اما او علاوه بر این موارد، در نیمه نخست این تفسیر دست‌کم پانزده بار دیگر بدون نام منبع خود، بیش از بیست صفحه از چهار اثر غزالی را؛ یعنی *کیمیای سعادت* (به فارسی)، *احیاء علوم الدین*، *اربعین فی أصول الدین* و *مجموعه رسائل الإمام الغزالی* (هر سه اثر به عربی) در کتاب خویش جا داده است. ناگفته نماند که درج بخش‌هایی از آثار دیگران، در اثر خویش بدون اینکه نامی از آنان برده شود، در گذشته کم‌وبیش رایج بوده است و ظاهراً قبحی که این شیوه امروز دارد، در گذشته نداشته و نویسندگان آن را مصداق انتحال^۳ و سرقت ندانسته‌اند. برای نمونه «تفسیر معروف کشف الأسرار میبیدی، در بخش اساسی و عمده‌اش یعنی «النوبة الثانية» آن، عیناً رونویسی از کتاب *الكشف والبيان* ثعلبی است با مقدار زیادی حذف و تلخیص... میبیدی بی‌آن‌که در سراسر این تفسیر ده جلدی خویش نامی از *الكشف والبيان* ثعلبی ببرد، در «النوبة الثانية» کتاب خویش -که گسترده‌ترین بخش آن است- عین مطالب و عین عبارات ثعلبی را نقل کرده است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۳ و ۳۶؛ همان، ۱۳۹۴: ۱۲۶ و ۱۳۱). همچنین «بخش «النوبة الثالثة» کشف الأسرار میبیدی، هم انتحال از یک کتاب فارسی است به نام *روح الأرواح* تألیف سَمْعانی مروزی» (همان، ۱۳۹۲: ۳۴؛ همان، ۱۳۹۴: ۱۲۶). یا «ملاصدرا در آثار مختلف خود، به‌ویژه *أسفار*، مطالبی از دیگران آورده و از اشاره به منابع اصلی آن‌ها پرهیز کرده است» (اسلامی، ۱۳۹۰: ۲۶).

اکنون نمونه‌هایی از تأثیرات آثار عربی غزالی بر تفسیر ثمانیه آورده خواهد شد و چنانکه گفته شد، در این موارد خواجه محمد پارسا نامی از منابع خود نبرده است:

-۱

تفسیر ثمانیه	مجموعه رسائل الإمام الغزالي
إشراق نور القرآن، يصير العقل مبصراً بالفعل بعد أن كان مبصراً بالقوة، فَمَنْزِلَةُ آيَاتِ الْقُرْآنِ عِنْدَ عَيْنِ الْعَقْلِ مَنْزِلَةُ نَوْرِ الشَّمْسِ عِنْدَ الْعَيْنِ الظَّاهِرَةِ. (۳۴ر)	فعد اشراق نور الحكمة يصير الإنسان مبصراً بالفعل بعد أن كان مبصراً بالقوة... فيكون منزلة آيات القرآن عند عين العقل منزلة نور الشمس عند العين الظاهرة. (غزالي، ۱۴۱۶: ۲۷۳)

-۲

تفسیر ثمانیه	الأربعين في أصول الدين
حقيقة الكبر أن يرى نفسه فوق غيره في صفة الكمال، فيحصل فيه نفخة وهزة من هذه الرؤية والعقيدة. و حقيقة العجب استعظام النفس خصالها التي هي من النعم والركون إليها مع نسيان إضافتها إلى المنعم والأمن من زوالها فإن انضاف إليه أن رأى لنفسه عند الله - سبحانه - حقاً ومكاناً، سمي ذلك إدلالاً. وفي الخبر: «إن صلاة المديل لا ترتفع فوق رأسه». و حقيقة الرياء طلب المنزلة في قلوب الناس بالعبادات وبأعمال الخير، ويجوز إظهار الطاعات إذا صححت النية ولم تكن معه شهوة خفية. (۴۶ر)	حقیقه کبر آن بری نفسه فوق غيره في صفة الكمال، فيحصل فيه نفخة وهزة من هذه الرؤية والعقيدة.... حقيقة العجب استعظام النفس وخصالها التي هي من النعم، والركون إليها مع نسيان إضافتها إلى المنعم والأمن من زوالها. فإن أضاف إليه أن رأى لنفسه عند الله حقاً ومكاناً، سمي ذلك إدلالاً؛ وفي الخبر أن صلاة المديل لا ترتفع فوق رأسه.... حقيقة الرياء طلب المنزلة في قلوب الناس بالعبادات وأعمال الخير.... يجوز إظهار الطاعات... إذا صححت النية، ولم يكن معه شهوة خفية. غزالي، ۱۴۲۴: ۱۵۷ و

(۱۶۵-۱۶۴ و ۱۶۸ و ۱۷۸-۱۷۷)

تفسیر ثمانیه

فَأَصْلُ الدِّينِ، التَّوْفَى مِنَ الشَّرِّ وَالْأَعْمَالِ الْفِعْلِيَّةِ قَرِيبَةً وَأَفْصَاهَا الْمُوَاطَبَةُ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ- بِالْقَلْبِ وَاللِّسَانِ وَإِنَّمَا الشَّأْنُ فِي مَعْرِفَةِ مَا يُفْسِدُ الْأَعْمَالَ وَالْأَحْوَالَ وَيُسْوِئُ الْقُلُوبَ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يَغْلِبُ مَسِيَسَ الْحَاجَةِ إِلَيْهِ وَيُعْمُ بِهِ الْبَلْوَى فِي السُّلُوكِ، وَصَاحِبُهُ يَنْزِلُ مَنْزِلَةَ شَارِبِ الدَّوَاءِ يَصْبِرُ عَلَى مُرَاتِهِ رَجَاءَ الشِّفَاءِ... فَإِنَّ تَطْهِيرَ الْقَلْبِ عَنِ الصِّفَاتِ الْمَذْمُومَةِ يُشْبِهُ نَزْعَ الرُّوحِ عَلَى الدَّوَامِ فَالْحَقُّ مُرٌّ وَالْوُقُوفُ عَلَيْهِ (صَعْبٌ وَطَرِيقُهُ مَسْتَوْعِزٌّ). (٥٤ر)

إحياء علوم الدين

فان أصل الدين التوقي من الشر... ولأن الأعمال الفعلية قريبة، وأقصاها بل أعلاها المواظبة على ذكر الله تعالى بالقلب واللسان، وإنما الشأن في معرفة ما يفسدها ويشوشها... ذلك مما يغلب مسيس الحاجة إليه، وتعم به البلوى في سلوك... فإن الحق مرّ، والوقوف عليه صعب.. وطريقه مستوعر... معرفة صفات القلب وتطهيره عن الأخلاق المذمومة، فان ذلك نزع للروح على الدوام... وصاحبه ينزل منزلة الشارب للدواء يصبر على مرارته رجاء الشفاء.

(غزالي، بی تا: ج ۱۳۲-۱۳۱/۱)

تفسیر ثمانیه

فَلَا تَغْفُلْ عَنِ الْفِكْرِ فِي الْمِيزَانِ وَتَطَأْ كُتُبَ إِلَى السَّمَائِلِ وَالْإِيمَانِ وَهَذِهِ حَالَةٌ هَائِلَةٌ تَطِيشُ مِنْهَا عَقُولَ الْخَلَائِقِ وَتَشَخَّصُ الْأَبْصَارَ إِلَى (الْكُتُبِ ثُمَّ إِلَى لِسَانِ الْمِيزَانِ). (١٠٣پ)

إحياء علوم الدين

لا تغفل عن الفكر في الميزان، وتطأير الكتب إلى الأيمان والشمائل... وتشخص الأبصار إلى الكتب أتع عن اليمين أو في الشمال، ثم إلى لسان الميزان... وهذه حالة هائلة تطيش فيها عقول الخلائق. (غزالي، بی تا: ج ۴۳-۱۶/۴۲)

تفسیر ثمانیه

«لَيْ يَخِيرِ مَحْضٍ وَلَا هُوَ شَرٌّ مَحْضٌ بَلْ هُوَ سَبَبٌ لِلْأَمْرَيْنِ جَمِيعاً وَمَا هَذَا وَصْفُهُ، يُمَدِّحُ لَا مُحَالَةَ مَرَّةً وَيُذَمُّ أُخْرَى وَلَكِنْ الْبَصِيرُ الْمُمَيِّزُ يُدْرِكُ أَنَّ الْمَحْمُودَ مِنْهُ غَيْرُ الْمَذْمُومِ.» (٣١پ)

إحياء علوم الدين

ليس بخير محض، ولا هو شر محض، بل هو سبب للأمرين جميعاً. وما هذا وصفه فيمدح لا محالة تارة، ويذم أخرى. ولكن البصير المميز، يدرك أن المحمود منه غير المذموم.

(غزالي، بی تا: ج ۱۰/۱)

-٦-

تفسير ثمانية

فَالشُّكْرُ مِنَ الْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ وَهُوَ مَقْصُودٌ فِي نَفْسِهِ وَلِذَلِكَ لَا يَنْقَطِعُ فِي الْجَنَّةِ وَلَا يَسَّ فِيهَا تَوْبَةٌ وَخَوْفٌ وَصَبْرٌ وَزُهْدٌ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ مَقْصُودَةً فِي أَنْفُسِهَا وَإِنَّمَا تُرَادُ لِغَيْرِهَا وَالشُّكْرُ دَائِمٌ فِي الْجَنَّةِ. (١٣٤ ر)

الأربعين في أصول الدين

أَنَّ الشُّكْرَ مِنَ الْمَقَامَاتِ الْعَالِيَةِ... لِأَنَّهَا لَيْسَتْ مَقْصُودَةً فِي أَنْفُسِهَا، وَإِنَّمَا تُرَادُ لِغَيْرِهَا... وَأَمَّا الشُّكْرُ فَمَقْصُودٌ فِي نَفْسِهِ وَلِذَلِكَ لَا يَنْقَطِعُ فِي الْجَنَّةِ، وَلَيْسَ فِيهَا تَوْبَةٌ وَلَا خَوْفٌ وَلَا صَبْرٌ وَلَا زُهْدٌ. وَالشُّكْرُ دَائِمٌ فِي الْجَنَّةِ.
(غزالي، ١٤٢٤: ٢١٩-٢١٨)

-٧-

تفسير ثمانية

أَنَّ فَتَنَ الدُّنْيَا كَثِيرَةٌ الشُّعْبِ وَالْأَطْرَافِ وَاسِعَةٌ... الْأَرْجَاءِ وَالْأَكْنَافِ، لَكِنَّ الْأَمْوَالَ أَعْظَمَ فَتْنِهَا وَأَطْمُ مَحْنِهَا وَأَعْظَمُ فِتْنَةً فِيهَا، أَنَّهُ لَا غِنَى عَنْهَا، ثُمَّ إِذَا وَجِدْتَ فَلَا سَلَامَةَ مِنْهَا. إِنْ قُدِدْتَ حَصَلَ مِنْهَا الْفَقْرُ الَّذِي يَكَادُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا وَإِنْ وَجِدْتَ حَصَلَ مِنْهَا الطُّغْيَانُ الَّذِي لَا يَكُونُ عَاقِبَةُ أَمْرِهِ إِلَّا خُسْرًا وَبِالْجُمْلَةِ فَهِيَ لَا تَخْلُو مِنَ الْفَوَائِدِ وَالْآفَاتِ، وَفَوَائِدُهَا مِنَ الْمُنْجِيَاتِ وَآفَاتُهَا مِنَ الْمُهْلِكَاتِ وَتَمِيْزُ خَيْرِهَا مِنْ شَرِّهَا مِنَ الْعَوِيصَاتِ الَّتِي لَا يَقْوَى عَلَيْهَا إِلَّا ذَوُو الْبَصَائِرِ فِي الدِّينِ مِنَ الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ دُونَ الْمُتَرَسِّمِينَ الْمُغْتَرِّبِينَ. وَالدُّنْيَا يَتَنَاوَلُ كُلُّ حَظٍّ عَاجِلٍ وَالْمَالُ بَعْضُ أَجْزَاءِ الدُّنْيَا وَفِيهِ أَمْوَرٌ مُتَشَابِهَةٌ. وَكَشَفُ الْغَطَاءِ عَنْهَا مُهِمٌّ، فَلِلْإِنْسَانِ مِنْ قَدْرِ الْمَالِ صِفَةُ الْفَقْرِ وَمِنْ وَجُودِهِ صِفَةُ الْغِنَاءِ وَهُمَا حَالَتَانِ يَحْضُرُ بِهِمَا الْإِخْتِيَارُ وَالْإِمْتِحَانُ، ثُمَّ لِلْفَائِدِ حَالَتَانِ: الْقَنَاعَةُ وَالْحِرْصُ وَإِحْدَاهُمَا مَذْمُومَةٌ وَالْأُخْرَى مَحْمُودَةٌ،

إحياء علوم الدين

فَإِنَّ فَتَنَ الدُّنْيَا كَثِيرَةٌ الشُّعْبِ وَالْأَطْرَافِ، وَاسِعَةٌ الْأَرْجَاءِ وَالْأَكْنَافِ وَلَكِنَّ الْأَمْوَالَ أَعْظَمَ فَتْنِهَا، وَأَطْمُ مَحْنِهَا. وَأَعْظَمُ فِتْنَةً فِيهَا أَنَّهُ لَا غِنَى لِأَحَدٍ عَنْهَا، ثُمَّ إِذَا وَجِدْتَ فَلَا سَلَامَةَ مِنْهَا. فَإِنَّ فَقْدَ الْمَالِ حَصَلَ مِنْهُ الْفَقْرُ الَّذِي يَكَادُ أَنْ يَكُونَ كُفْرًا وَإِنْ وَجِدْتَ حَصَلَ مِنْهُ الطُّغْيَانُ الَّذِي لَا تَكُونُ عَاقِبَةُ أَمْرِهِ إِلَّا خُسْرًا. وَبِالْجُمْلَةِ فَهِيَ لَا تَخْلُو مِنَ الْفَوَائِدِ وَالْآفَاتِ، وَفَوَائِدُهَا مِنَ الْمُنْجِيَاتِ، وَآفَاتُهَا مِنَ الْمُهْلِكَاتِ، وَتَمِيْزُ خَيْرِهَا عَنْ شَرِّهَا مِنَ الْمَعْوَصَاتِ الَّتِي لَا يَقْوَى عَلَيْهَا إِلَّا ذَوُو الْبَصَائِرِ فِي الدِّينِ، مِنَ الْعُلَمَاءِ الرَّاسِخِينَ دُونَ الْمُتَرَسِّمِينَ الْمُغْتَرِّبِينَ... الدُّنْيَا تَتَنَاوَلُ كُلُّ حَظٍّ عَاجِلٍ، وَالْمَالُ بَعْضُ أَجْزَاءِ الدُّنْيَا... لِلْإِنْسَانِ مِنْ فَقْدِهِ صِفَةُ الْفَقْرِ، وَمِنْ وَجُودِهِ وَصِفُ الْغِنَى، وَهُمَا حَالَتَانِ يَحْضُرُ بِهِمَا الْإِخْتِيَارُ وَالْإِمْتِحَانُ. ثُمَّ لِلْفَائِدِ حَالَتَانِ: الْقَنَاعَةُ، وَالْحِرْصُ، وَإِحْدَاهُمَا مَذْمُومَةٌ وَالْأُخْرَى مَحْمُودَةٌ. وَلِلْحِرْصِ حَالَتَانِ، طَمَعٌ فِيمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ، وَتَشْمُرٌ لِلْحِرْفِ

و للصناعات مع اليأس عن الخلق. و الطمع شر
الحالتين. و للواجد حالتان، إمساك بحكم البخل
و الشح، و إنفاق و إحداها مذمومة، و الأخرى
محمودة. و للمنفق حالتان، تبذير، و اقتصاد. و
المحمود هو الاقتصاد. و هذه أمور متشابهة.
(غزالي، بي تا: ج ٥-١٠/٤)

و لِلْحَرِيصِ حَالَتَانِ: طَمَعٌ فِيمَا أَيْدِي النَّاسِ أَوْ
تَشَمُّرٌ لِلْحِرْفِ وَ الصَّنَاعَاتِ مَعَ الْيَأْسِ عَنِ الْخَلْقِ،
وَ الطَّمَعُ شَرُّ الْحَالَتَيْنِ، وَ لِلوَاجِدِ حَالَتَانِ: إِمْسَاكٌ
يُحْكِمُ الْبُخْلَ وَ الشُّحَّ، وَ إِنْفَاقٌ وَ إِحْدَاهُمَا مَذْمُومٌ
وَ الْأُخْرَى مَحْمُودَةٌ. لِلْمُنْفِقِ حَالَتَانِ: تَبْذِيرٌ وَ قِتْصَادٌ،
وَ الْمَحْمُودُ هُوَ الْإِقْتِصَادُ فَهَذِهِ أُمُورٌ مُتَشَابِهَةٌ.
(١٣٧ پ-١٣٨ ر)

-٨-

تفسیر ثمانیه

و مثال المالِ مثال حَيَّةٍ يَأْخُذُهَا الرَّاقِي وَ يَسْتَخْرِجُ
مِنْهُ التَّرِياقَ وَ يَأْخُذُهَا الْغَافِلُ فَيَقْتُلُهُ سَمُّهَا مِنْ
حَيْثُ لَا يَدْرِي. وَ لَا يَخْلُو أَحَدٌ عَنِ سَمِّ الْمَالِ إِلَّا
بِالْمُحَافَظَةِ عَلَى خَمْسِ وَظَائِفٍ: الْأُولَى: أَنْ يَعْرِفَ
مَقْصُودَ الْمَالِ وَ أَنَّهٗ لِمَاذَا خُلِقَ وَ أَنَّهٗ لَمْ يَحْتَاجْ
إِلَيْهِ حَتَّى لَا يَكْتَسِبَ وَ لَا يَحْفَظَ إِلَّا قَدْرَ الْحَاجَةِ وَ
لَا يُعْطِيهِ مِنْ هِمَّتِهِ فَوْقَ مَا يَسْتَحِقُّهٗ.

الثَّانِيَّةُ: أَنْ يُرَاعِيَ جِهَةَ دَخَلِ الْمَالِ فَيَجْتَنِبَ
الْحَرَامَ الْمَحْضَ وَ مَا الْغَالِبُ عَلَيْهِ الْحَرَامُ كَمَا
السُّلَاطِينُ وَ يَجْتَنِبُ الْجِهَاتِ الْمَكْرُوهَةَ الْقَادِحَةَ
فِي الْمُرُوءَةِ كَالْهَدَايَا الَّتِي فِيهَا شَوَائِبُ الرِّشْوَةِ
وَ كَالسُّؤَالِ الَّذِي فِيهِ الذُّلُّ وَ هَتِكُ الْمُرُوءَةِ وَ مَا
يَجْرِي مَجْرَى ذَلِكَ.

الثَّالِثَةُ: أَنْ يُرَاعِيَ الْمِقْدَارَ الَّذِي يَكْتَسِبُهُ فَلَا يَسْتَكْبِرُ
مِنْهُ وَ لَا يَسْتَقِيلَ، بَلِ الْقَدْرُ الْوَاجِبُ وَ مِعْيَارُهُ الْحَاجَةُ وَ
الْحَاجَةُ مَلْبَسٌ وَ مَسْكَنٌ وَ مَطْعَمٌ وَ لِكُلِّ وَاجِدٍ ثَلَاثُ
دَرَجَاتٍ: أَدْنَى وَ أَوْسَطُ وَ أَعْلَى. وَ مَا دَامَ مَائِلًا إِلَى
جَانِبِ الْقِلَّةِ وَ مُقْرَّبًا مِنْ حَدِّ الصَّرْوَةِ كَانَ أَبْعَدَ مِنَ
الْخَطَرِ

إحياء علوم الدين

المال... مثاله مثال حية يأخذها الراقي و يستخرج
منها الترياق. و يأخذها الغافل، فيقتله سمها من
حيث لا يدري. و لا يخلو أحد عن سم المال، إلا
بالمحافظة على خمس وظائف: الأولى: أن يعرف
مقصود المال، و أنه لما ذا خلق، و أنه لم يحتاج
إليه حتى يكتسب و لا يحفظ إلا قدر الحاجة، و لا
يعطيه من همته فوق ما يستحقه.

الثانية: أن يراعى جهة دخل المال، فيجتنب
الحرام المحض، و ما الغالب عليه الحرام كمال
السلطان و يجتنب الجهات المكروهة، القادحة
في المروءة، كالهدايا التي فيها شوائب الرشوة،
و كالسؤال الذي فيه الذلة و هتك المروءة، و ما
يجرى مجراه.

الثالثة: في المقدار الذي يكتسبه، فلا يستكثر منه
و لا يستقل، بل القدر الواجب. و معياره الحاجة،
و الحاجة ملبس، و مسكن، و مطعم. و لكل
واحد ثلاث درجات، أدنى و أوسط، و أعلى. و
ما دام مائلا إلى جانب القلة و متقربا من حد

...الضرورة، كان حقا.
 الرابعة: أن يراعى جهة المخرج، و يقتصد في الإنفاق... ولا يضعه في غير حقه. فإن الإثم في الأخذ من غير حقه، و الوضع في غير حقه، سواء.
 الخامسة: أن يصلح نيته في الأخذ، و الترك، و الإنفاق و الإمساك. فيأخذ ما يأخذ ليستعين به على العبادة. و يترك ما يترك زهدا فيه، و استحقاقا له. إذا فعل ذلك لم يضره وجود المال و لذلك قال على رضى الله عنه: لو أن رجلا أخذ جميع ما في الأرض، و أراد به وجه الله تعالى، فهو زاهد. و لو أنه ترك الجميع، و لم يرد به وجه الله تعالى، فليس بزاهد. (غزالي، بي تا: ج ٥٩-٥٨/١٠)

الرابعة: أن يراعى جهة الخرج و يقتصد في الإنفاق و لا يصعبه في غير حقه فإن الإثم في الأخذ من غير حقه و في الوضع في غير حقه سواء.
 الخامسة: أن يصلح نيته في الأخذ و الترك و الإنفاق و الإمساك فيأخذ ما يأخذ ليستعين به على العبادة و يترك ما يترك زهدا فيه و استحقاقا له و إذا فعل ذلك لم يضره وجود المال و لذلك قال على -رضي الله عنه-: «لو أن رجلا أخذ جميع ما في الأرض و أراد به وجه الله -عز و جل- فهو زاهد و لو ترك الجميع و لم يرد به وجه الله فليس بزاهد» (١٤٦ ر -١٤٧ پ)

-٩

تفسير ثمانية

بَلْ حَدَّ الْبَخْلِ مَنَعٌ مَا يُوْجِبُهُ الشَّرْعُ أَوْ الْمُرُوَّةُ
 وَ لَا تَنْظَنُّ أَنَّ مَنْ سَلَّمَ إِلَى زَوْجَتِهِ أَوْ قُرْبَتِهِ مَا
 فَرَضَهُ الْقَاضِي وَ ضَاقِقٌ وَرَاءَ ذَلِكَ فِي لُقْمَةٍ
 فَلَيْسَ بِبَخِيلٍ وَ إِنْ كَانَ لَهُ ذَلِكَ فِي الشَّرْعِ فَإِنَّ
 مَعْنَى الشَّرْعِ فِي هَذِهِ الْأُمُورِ قَطْعُ خُصُومَةٍ
 الْبُخْلَاءِ بِتَقْدِيرِ مِقْدَارِ يُطِيقُهُ الْبَخِيلُ وَ كَذَلِكَ
 قَالَ -سبحانه-: {إِنْ يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ
 تَبَخَّلُوا} [محمد 37] الآية، بل لا بد من مراعاة
 المرورة و دفع فبح الأحدثية و ذلك يتخلف
 بالأشخاص و قدر المال، و من له مال و أمكنة
 أن يقطع هجو شاعر و ذمه عن نفسه بقدر يسير

الأربعين في أصول الدين

أَنْ حَدَّ الْبَخْلِ مَنَعٌ مَا يُوْجِبُهُ الشَّرْعُ أَوْ الْمُرُوَّةُ.
 وَ لَا تَنْظَنُّ أَنَّ مَنْ سَلَّمَ إِلَى زَوْجَتِهِ وَ قُرْبَتِهِ مَا
 فَرَضَهُ الْقَاضِي، وَ ضَاقِقٌ وَرَاءَ ذَلِكَ فِي لُقْمَةٍ، فَلَيْسَ
 بِبَخِيلٍ... وَ إِنْ كَانَ لَهُ ذَلِكَ فِي الشَّرْعِ، فَإِنَّ مَعْنَى
 الشَّرْعِ فِي هَذِهِ الْأُمُورِ قَطْعُ خُصُومَةِ الْبُخْلَاءِ بِتَقْدِيرِ
 مِقْدَارِ يُطِيقُهُ الْبَخِيلُ؛ وَ لِذَلِكَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: {إِنْ
 يَسْأَلْكُمْوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا} [محمد: 37]. بل لا
 بد من مراعاة المرورة و دفع فبح الأحدثية، و ذلك
 يختلف باختلاف الأشخاص و قدر المال. و من له
 مال و أمكنة أن يقطع هجو شاعر و ذمه عن نفسه
 بقدر يسير فلم يفعل، فهو بخيل، و إن لم يكن

ذلك واجبا عليه، إذ قال صلى الله عليه وسلم: «ما وقى المرء به عرضه فهو له صدقة.»
والتحقيق فيه أن المال خلق لفائدة لأجلها يمسك،
وفي بذله أيضا فائدة. فمهما ظهر له أن فائدة البذل
أعظم من فائدة الإمساك، ثم شق عليه البذل فهو
بخيل محب للمال. والمال لا ينبغي أن يحب
لذاته بل لفائدته، فيصرف إلى أقوى فائدة. وحفظ
المروءة أفضل وأقوى من التنعم بالأكل الكثير
مثلا. وقد يحمله البخل وحب المال على أن يجهل
أقوى الفائدتين وأولاهما وذلك غاية البخل. فإن
علم وعسر عليه البذل فهو بخيل أيضا، وإن بذل
تكلفا؛ بل إنما يبرأ من البخل بأن لا يتقل عليه
بذل المال فيما ينبغي أن يبذل فيه عقلا وشرعا.
وأما درجة السخاء، فلا تنال إلا ببذل ما يزيد على
واجب الشرع والمروءة جميعا.
(غزالي، ۱۴۲۴: ۱۴۰-۱۴۱)

فَلَمْ يَفْعَلْهُ فَهُوَ بَخِيلٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ وَاجِبًا
عَلَيْهِ. قَالَ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ-: «مَا وَقَى
بِهِ الْمَرْءُ عِرْضَهُ فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ.»

والتحقيق فيه أن المال خلق لفائدة لأجلها يمسك
وفي بذله أيضا فائدة فمهما ظهر له أن فائدة البذل
أعظم من فائدة الإمساك ثم شق عليه البذل فهو
بخيل محب للمال والمال لا ينبغي أن يحب لذاته
بل لفائدته، فيصرف إلى أقوى فوائدِهِ و حفظ
المروءة أقوى وأفضل من التنعم بالأكل الكثير مثلا
وقد يحمله البخل وحب المال على أن يجهل
أقوى الفائدتين وأولاهما وذلك غاية البخل، فإن
علم وعسر عليه البذل فهو بخيل أيضا وإن بذل
تكلفا بل إنما يبرأ من البخل بأن لا يتقل عليه بذل
المال فيما ينبغي أن يبذل فيه عقلا و شرعا. وأما
درجة السخاء فلا تنال إلا ببذل ما يزيد على واجب
الشرع والمروءة جميعا. (۱۴۷ پ)

-۱۰-

تفسیر ثمانیه

قال قائلون: «البخيل هو الذي يستصعب العطية»
وهو أيضا قاصر. (۱۴۷ پ)

إحياء علوم الدين

قال قائلون البخيل هو الذي يستصعب العطية.
وهو أيضا قاصر. (همان، بی تا: ج ۱۰/۵۱)

-١١-

تفسير ثمانية

و لَكِنْ لَا يَتَأْتَى ذَلِكَ إِلَّا لِمَنْ رَسَخَ فِي الدِّينِ
قَدَمُهُ وَ عَظَمَ فِيهِ عِلْمُهُ وَ قَصَدَ بِمَا فَضَلَ مِنْ
الْحَاجَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِهِ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ -تَعَالَى-
وَ كَانَ جَمِيعُ حَرَكَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ لِلَّهِ -عَزَّ وَ جَلَّ-
مَقْصُورَةً عَلَى عِبَادَتِهَا أَوْ عَلَى مَا يُعِينُ عَلَى
الْعِبَادَةِ. (١٤٧ پ)

الأربعين في أصول الدين

فلتكن جميع حركاتك و سكناتك لله، مقصورة
على عبادة، أو ما يعين على العبادة... و ما فضل
من الحاجة، ينبغي أن يقصد به أن ينتفع به عبد
من عباد الله، و لكن لا يتأتى ذلك إلا لمن رسخ
في الدين قدمه، و عظم فيه علمه.
(غزالي، بي تا: ج ١٠/٥٩)

-١٢-

تفسير ثمانية

فَالْإِمْسَاكُ حَيْثُ يَجِبُ الْبَذْلُ بَخْلٌ وَ الْبَذْلُ
حَيْثُ يَجِبُ الْإِمْسَاكُ تَبْذِيرٌ وَ بَيْنَهُمَا وَسْطٌ وَ
هُوَ الْمَحْمُودُ وَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ السَّخَاءُ وَ الْجُودُ
عِبَارَةً عَنْهُ. (١٤٧ پ-١٤٨ ر)

الأربعين في أصول الدين

فالإسماك حيث يجب البذل بخل، و البذل
حيث يجب الإمساك تبذير، و بينهما وسط و
هو المحمود، و ينبغي أن يكون السخاء و الجود
عبارة عنه. (غزالي، بي تا: ج ١٠/٥١-٥٢)

-١٣-

تفسير ثمانية

قَالَ -سَبْحَانَهُ-: (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا
لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا
فُسَادًا) [الْقَصَصُ/٨٣] الْآيَةَ. جَمَعَ بَيْنَ إِرَادَةِ
الْفُسَادِ وَ الْعُلُوِّ وَ بَيَّنَّ أَنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لِلْخَالِي
عَنِ الْإِرَادَتَيْنِ جَمِيعًا. (١٥١ پ)

إحياء علوم الدين

قال الله تعالى (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين
لا يريدون علوًا في الأرض و لا فساداً) جمع
بين إرادة الفساد و العلو و بين أن الدار الآخرة
للخالي عن الإرادتين جميعاً.
(غزالي، بيتا: ج ١٠/٨٤)

-١٤-

تفسير ثمانية

وَ مَا مِنْ إِنْسَانٍ إِلَّا وَ يَجِدُ فِي نَفْسِهِ حُبًّا لِلْمَالِ وَ
لَأَجَلِهِ يَحْفَظُ الْمَالَ وَ يُمَسِّكُهُ. (١٤٧ پ)

إحياء علوم الدين

و ما من إنسان إلا و يجد من نفسه حبا للمال،
و لأجله يحفظ المال و يمسكه.
(همان، بي تا: ج ١٠/٥١)

تفسیر ثمانیه

فَالشُّهْرَةُ مَذْمُومَةٌ إِلَّا أَنْ يُشَهَّرَ اللَّهُ تَعَالَى عَبْدًا
فِي الدِّينِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ كَمَا شَهَّرَ الْأَنْبِيَاءُ وَ
الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدِينَ وَالْأَوْلِيَاءُ... وَدُنْيَاكَ عِبَارَةٌ عَنْ
حَالَتِكَ قَبْلَ مَوْتِكَ وَآخِرَتِكَ عِبَارَةٌ عَنْ حَالَتِكَ
بَعْدَ الْمَوْتِ وَكُلُّ مَا لَكَ فِيهِ حَظٌّ قَبْلَ الْمَوْتِ
فَهُوَ دُنْيَاكَ إِلَّا الْعِلْمَ وَالْمَعْرِفَةَ وَالْحُرِّيَّةَ وَ مَا يَبْقَى
مَعَكَ بَعْدَ الْمَوْتِ فَإِنَّهَا أَيْضاً لَدَيْدَةٌ عِنْدَ أَهْلِ
الْبَصَائِرِ وَ لَكِنَّهَا لَيْسَتْ مِنَ الدُّنْيَا وَ إِن كَانَتْ فِي
الدُّنْيَا وَ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ - عَزَّ وَ جَلَّ - وَ
عَرَفَ الدُّنْيَا وَ عَرَفَ الْآخِرَةَ وَ شَاهَدَ بِنُورِ الْبَصِيرَةِ
وَجَهَ عِدَاوَةَ الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ إِذْ يَنْكَشِفُ لَهُ قَطْعاً أَنْ لَا
سَعَادَةَ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا لِمَنْ قَدِمَ عَلَى اللَّهِ - تَعَالَى -
... عَارِفاً بِهِ مُحِبّاً لَهُ

فَمَا بِالكَ تُكَذِّبُ بِكَرَمِهِ فِي الدُّنْيَا وَ لَا يَتَّكِلُ ...
عَلَيْهِ ثُمَّ تَخْدَعُ نَفْسَكَ بِكَرَمِهِ فِي الْآخِرَةِ وَ أَنْتَ
تَعْلَمُ أَنَّ رَبَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - وَاحِدٌ
وَ مَعَ هَذَا يُقَالُ لَكَ: «إِنْ كُنْتَ تَطْلُبُ الرَّاحَةَ فِي
الدُّنْيَا فَقَطُّ فَيَتَفَاضَاكَ عَقْلُكَ»، أَيْضاً مُجَاهِدَةً
الشَّهْوَاتِ وَ كَسَرَهَا فَإِنَّ الرَّاحَةَ فِي الْحُرِّيَّةِ وَ
الْخَلَاصِ عَنْ أَصْلِ الشَّهْوَاتِ لَا فِي اتِّبَاعِهَا فَإِنَّهَا
إِذَا تَسَلَّطَتْ عَلَى النَّفْسِ فَيَئِزُّ الْأَمُّ نَاجِرَةً تَسْتَجِرُّ
النَّفْسَ إِلَى احْتِمَالِ كُلِّ ذَلٍّ وَ مَسْئَقَةٍ وَ مَا الْمُسْتَرِيحُ
فِي الدُّنْيَا إِلَّا تَارِكُهَا وَ الزَّاهِدُ فِيهَا أَمَّا طَالِبُهَا فَلَا
يَزَالُ مِنْهَا فِي عَنَاءٍ . وَ مَنْ عَقَلَ قَلِيلاً تَرَكَ الدُّنْيَا
بِكثَرَةٍ عَنَائِهَا وَ سُرْعَةً فَنَائِهَا وَ خِسَّةً شُرَكَائِهَا، وَ

الأربعين في أصول الدين

إِلَّا أَنْ يَشَهَّرَ اللَّهُ عَبْدًا فِي الدِّينِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ...
منه كما شهَّرَ الأنبياء والخلفاء الراشدين والعلماء
والأولياء... . و دُنْيَاكَ عِبَارَةٌ عَنْ حَالَتِكَ قَبْلَ
الموت، وَ آخِرَتِكَ عِبَارَةٌ عَنْ حَالَتِكَ بَعْدَ الموت.
وَ كُلُّ مَا لَكَ فِيهِ حَظٌّ قَبْلَ الموت فهو من دُنْيَاكَ؛
إِلَّا العِلْمَ وَ المَعْرِفَةَ وَ الحُرِّيَّةَ . وَ مَا يَبْقَى مَعَكَ بَعْدَ
الموت فَإِنَّهَا أَيْضاً لَدَيْدَةٌ عِنْدَ أَهْلِ البصائر،
ولكنها ليست من الدنيا وإن كانت في الدنيا...
. من عرف نفسه، وعرف ربه، وعرف زينة الدنيا
وعرف الآخرة، شاهد بنور البصيرة وجه عداوة
الدنيا للآخرة، إذ ينكشف له قطعاً أن لا سعادة
في الآخرة إلا لمن قدم على الله سبحانه عارفاً به
محباً له... فما بالك تكذب بكرمه في الدنيا ولا
تتكلم عليه، ثم تخدع نفسك بالكرم في الآخرة
وأنت تعلم أن رب الدنيا والآخرة واحد؟ ... مع
هذا يقال لك: إن كنت تطلب الراحة في الدنيا
فقد يتفاضلك عقلك أيضاً مجاهدة الشهوات
وكسرها؛ فإن الراحة في الحرية، والخلاص في
كسر الشهوات لا في اتباعها، فإنها إذا سلطت
على النفس فهي آلام ناجزة تحمل النفس على
احتمال كل ذلٍّ ومشقة، وما المستريح في الدنيا
إلا تاركها والزاهد فيها، وأما طالبها فلا يزال منها
في عناء... . إن عقل قليلاً ترك الدنيا لكثرة
عنائها وسرعة فنائها وخسة شركائها. فإن لم تكن
في أمر الآخرة على تخمين، ولا من مشاهدة

مَنْ لَمْ يَكُنْ مِنْ مُشَاهِدَةِ آفَاتِ الدُّنْيَا عَلَى يَقِينٍ
فَمَا هُوَ إِلَّا مِنَ الْحُمَقَى الْمَغْرُورِينَ (وَلَتَعْلَمَنَّ
نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ) [ص/۱۸۸]... فَلَوْ كُنْتُ مِنْ أَرْبَابِ
الْبَصَائِرِ لَانْكَشَفَ لَكَ أَمْرُ الْآخِرَةِ صَرِيحاً كَمَا
انْكَشَفَ أَمْرُ الدُّنْيَا وَإِذَا لَمْ تَكُنْ مِنَ اللَّهِ فَتَفَكَّرْ فِي
أَقَاوِيلِ أَرْبَابِ الْبَصَائِرِ. (۱۵۱ پ- ۱۵۵ پ)
آفات الدنيا على يقين، فما أنت إلا من الحمقى
المغرورين، (و لتعلمنّ نبأه بعد حين) ...
لو كنت من أرباب البصائر لانكشف لك أمر
الآخرة صريحا كما انكشف أمر الدنيا؛ وإذا لم تكن
من أهله فتفكر في أقاويل أرباب البصائر.
(همان، ۱۴۲۴: ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۵-۱۵۲ و ۱۸۷-۱۷۹)

۴- نتیجه گیری

بنابر آنچه آمد، مشخص می شود که موضوعی از بخش های عربی تفسیر ثمانیه، برگرفته از چند اثر عربی غزالی است که خواجه پارسا بدون ذکر منابع خود، از آن ها استفاده کرده است، گرچه در چند موضع، از کیمیای سعادت و یا «حجّه الإسلام» (غزالی) نام برده و بیش از سی صفحه از کیمیای سعادت و احیاء را با اشاره به منبع خویش در کتاب خود گنجانده است. باری، با وجود چنین مسئله ای، لزوم دقت بیشتر در مطالب نویسندگان متقدم و بررسی این نکته آشکارتر می گردد که آیا همه مطالب یک متن، حاصل ذهن مؤلف است یا مأخوذ از دیگران. این امر موجب می شود که خواننده، اندیشه های مؤلف را از افکار دیگران بازشناسد؛ در غیر این صورت ممکن است که به خطا افتد و در تحلیل افکار و زبان نویسنده اشتباه کند و نتایج نادرستی بگیرد.

پی نوشت ها

۱- «اگر کسی، مقاله یا کتابی را منتشر و در آن از نوشته های دیگران به شکل مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کند اما از اشاره به منابع نوشتار خود به شکلی دقیق و متعارف، بپرهیزد یا در این کار کوتاهی نماید و یا چنان وانمود کند که این نوشته زاده و حاصل تأملات شخصی خویش است، مرتکب عملی شده است که به آن انتحال، یعنی به خودبستن، سرقت علمی و... می گویند.» (اسلامی، ۱۳۹۰: ۷)

۲- ارجاعات براساس نسخه‌ای از تفسیر ثمانیه به خطّ عبدالرحمان جامی است. این نسخه به تاریخ ربیع‌الأول سال ۸۴۸هـ. ق. نگاشته شده است و به شماره ۷۲ در کتابخانه مرادملای ترکیه نگهداری می‌شود. میکروفیلی از این نسخه به شماره ۱۴۹ در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است (درایتی، ۱۳۹۱: ج ۸/۵۳۸). این دستنویس کاملاً مضبوط و بدون افتادگی است. تمامی مطالبی که از متن تفسیر ثمانیه در این مقاله می‌آید در سه نسخه دیگر این اثر هم که در دسترس نگارندگان هست - دیده می‌شود.

۳- «اگر کسی، مقاله یا کتابی را منتشر و در آن از نوشته‌های دیگران به شکل مستقیم یا غیرمستقیم استفاده کند اما از اشاره به منابع نوشتار خود به شکلی دقیق و متعارف، بپرهیزد یا در این کار کوتاهی نماید و یا چنان وانمود کند که این نوشته زاده و حاصل تأملات شخصی خویش است، مرتکب عملی شده است که به آن انتحال، یعنی به خودبستن، سرقت علمی و... می‌گویند.» (اسلامی، ۱۳۹۰: ۷)

منابع

- جامی، عبدالرحمان. ۱۳۹۰. *نَفَحَاتُ الْأَنْسِ مِنَ حَضْرَاتِ الْقُدْسِ*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی. چاپ ششم (دوم سخن). تهران: سخن.
- حافظی بخاری، محمد بن محمد. ۱۳۵۴. *قُدْسِیَه* (کلمات بهاءالدین نقشبند). مقدمه و تصحیح و تعلیق: احمد طاهری عراقی. چاپ اول. تهران: طهوری.
- _____ ۸۴۸. *تفسیر خواجه محمد پارسا*. نسخه خطی شماره ۷۲. ترکیه: کتابخانه مرادملای.
- خواندمیر، غیاث‌الدین. ۱۳۸۰. *تاریخ حبیب‌السیر*. ج ۴. چاپ چهارم. تهران: خیام.
- درایتی، مصطفی. ۱۳۹۱. *فهرستگان نسخه‌های خطی ایران* (فنخا). جلد هشتم. چاپ اول. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا. ۱۳۹۲. «ثعلبی/مبیدی»، چاپ شده در: *اوراق عتیق*. به کوشش سید محمدحسین حکیم، دفتر سوم، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- _____ . ۱۳۹۴. *در هرگز و همیشه/انسان* (از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری). محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ اول، تهران: سخن.

- صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۸. *تاریخ ادبیات در ایران*. ۸ ج. چاپ هشتم. تهران: انتشارات فردوس.

- غزالی، محمد. بیتا. *احیاء علوم الدین*. تخریج: عبد الرّحیم بن حسین حافظ عراقی. ۱۶ ج. الطّبعه الأولى. بیروت: دار الكتاب العربی.

- _____ . ۱۴۲۴. *الأربعین فی أصول الدین. عُنی به و صحّحه و خرّج أحادیثه*:

عبدالله عبدالحمید عروانی. *مراجعة الشّیخ الدّکتور: محمد بشیر الشّقفه. الطّبعه الأولى. دِمَشق: دار القلم*.

- _____ . ۱۴۱۶. *مجموعه رسائل الإمام الغزالی. الطّبعه الأولى. بیروت: دار الفکر*